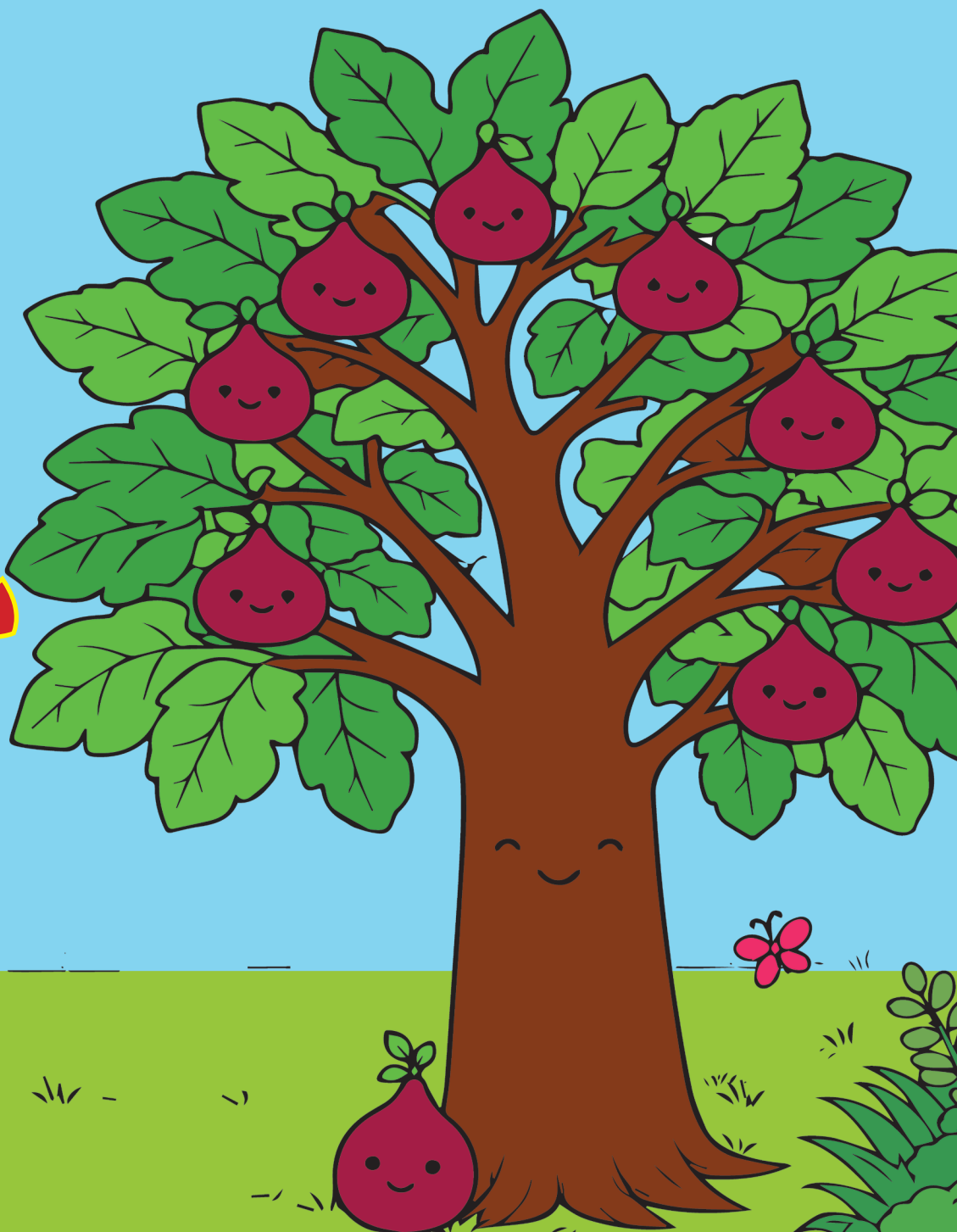


انجیرک و دوست تازه

نویسنده: مهدیه صبوری شکفته
تصویرگر: انسیه صادقی







انجیرک و دوست تازه

نویسنده: مهدیه صبوری شکفته

تصویرگر: انسیه صادقی

ناشر: انتشارات مسجدنا

چاپ: اول، تیر ۱۴۰۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

گروه سنی: ب و ج

قیمت: ۷۰,۰۰۰ تومان

«کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است»



رسیدگی به امور مساجد

انجیرک و دوست تازه

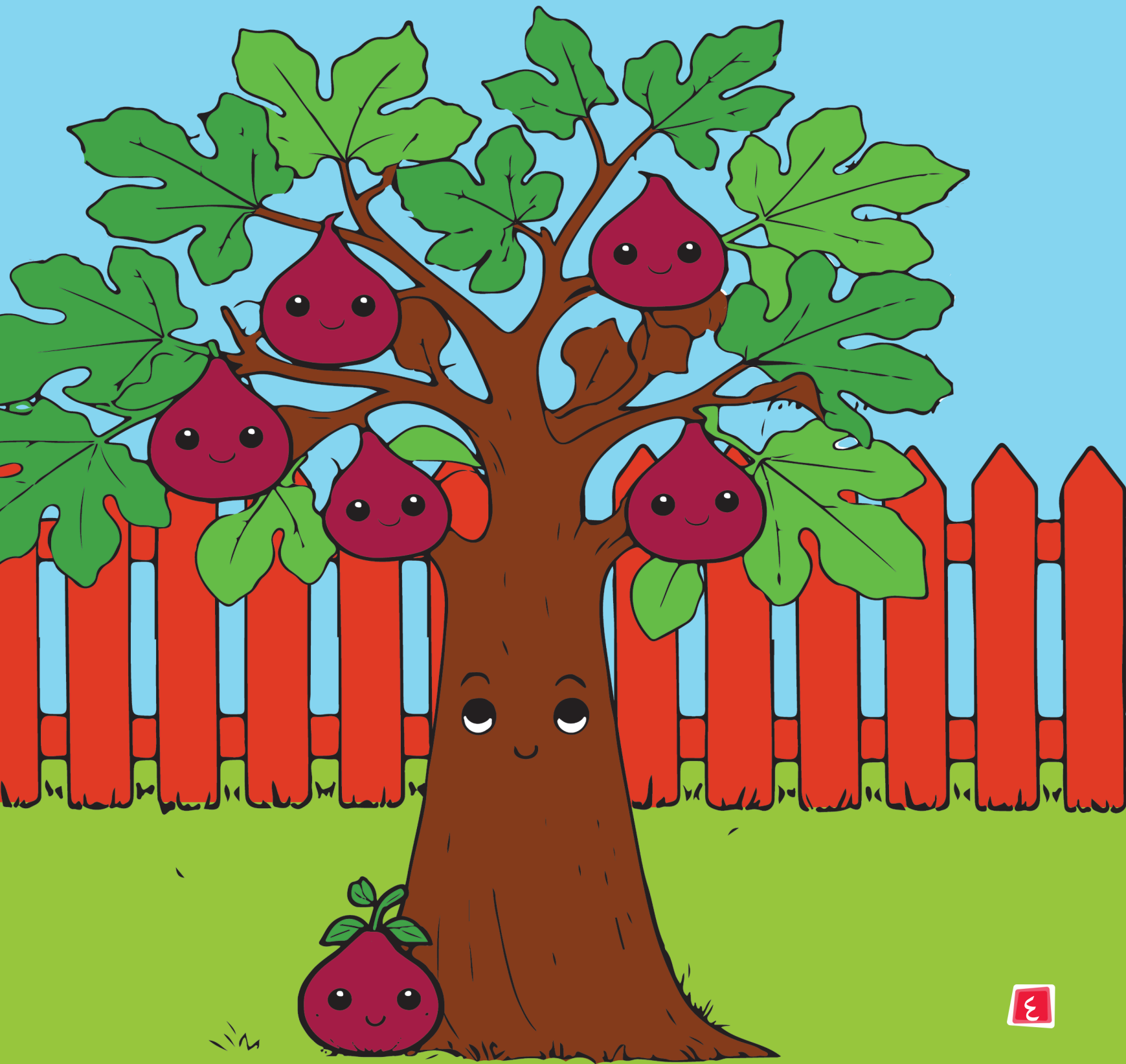


مدیریت پژوهش مرکز رسیدگی به امور

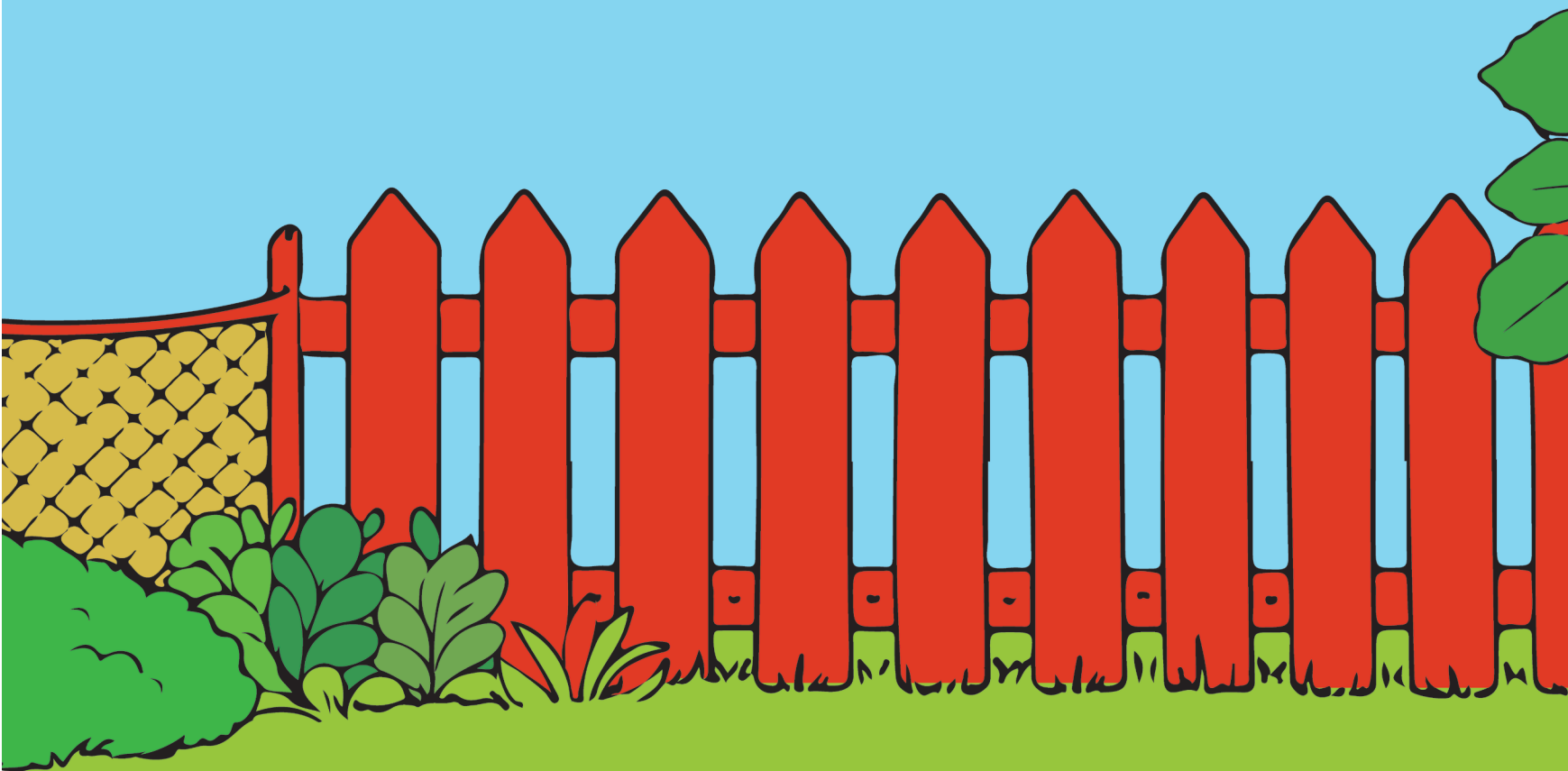
مساجد خراسان

تصویرگر: انسیه صادقی

نویسنده: مهدیه صبوری شکفته

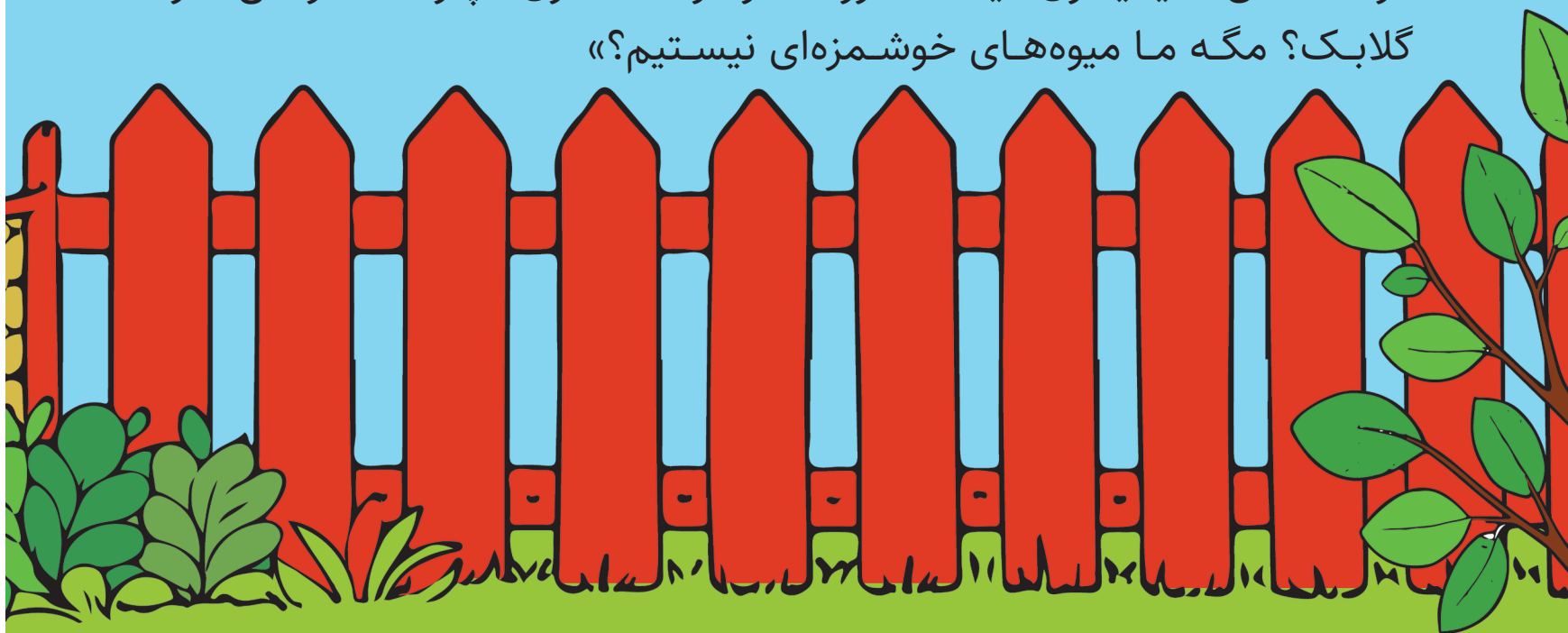


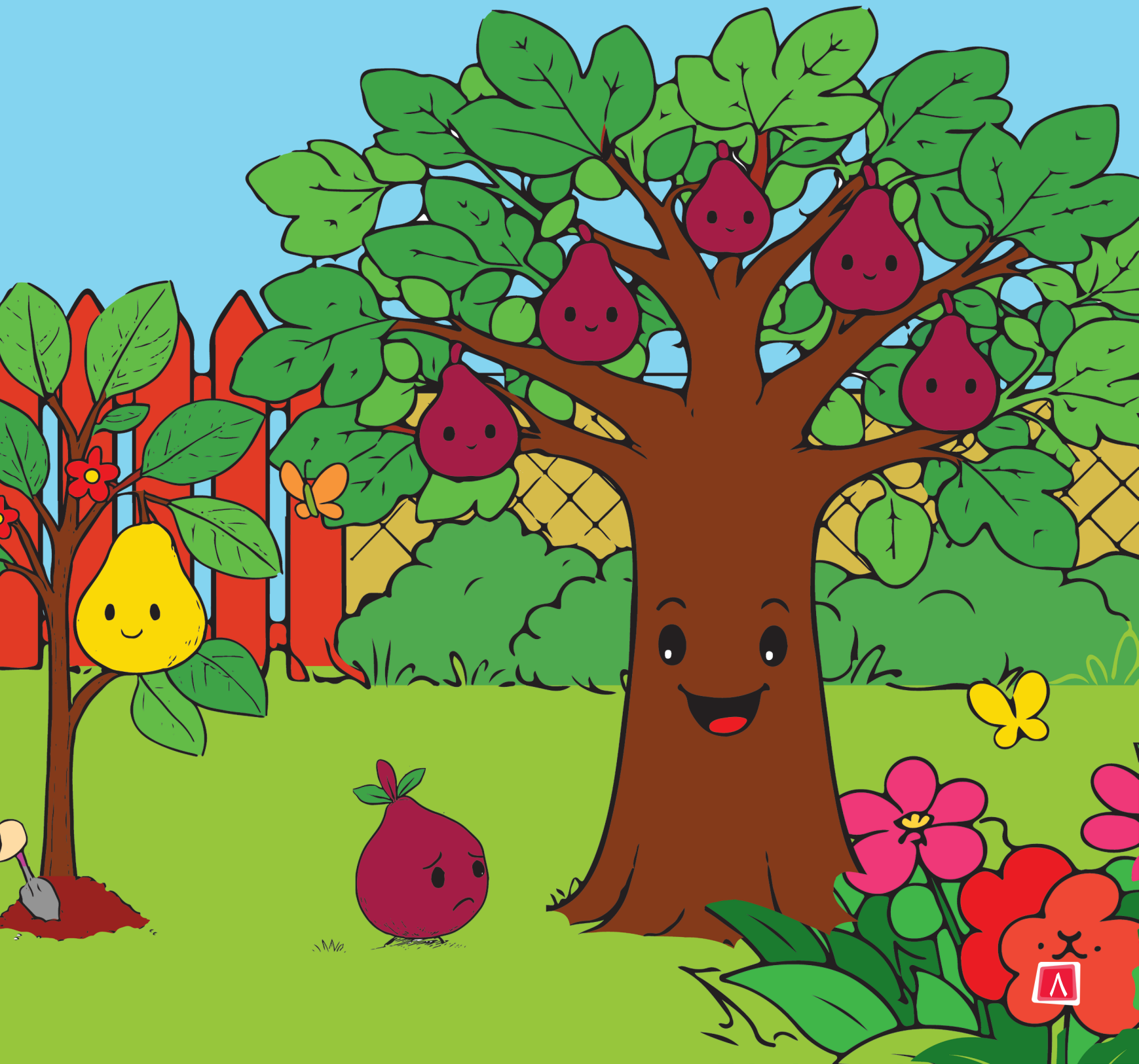
یک سال از مادر شدن انجیرک گذشت. او حالا یک درخت انجیر قوی و زیبا بود با شاخه‌های پهن و برگ‌های پنجه‌ای بزرگ. روی شاخه‌اش، چندین انجیر کوچولو به دنیا آمده بودند که با شادی و شیطنت بزرگ می‌شدند. یکی از آنها به نام پیچی، کوچک‌ترین و کنجکاوترین آنها بود.





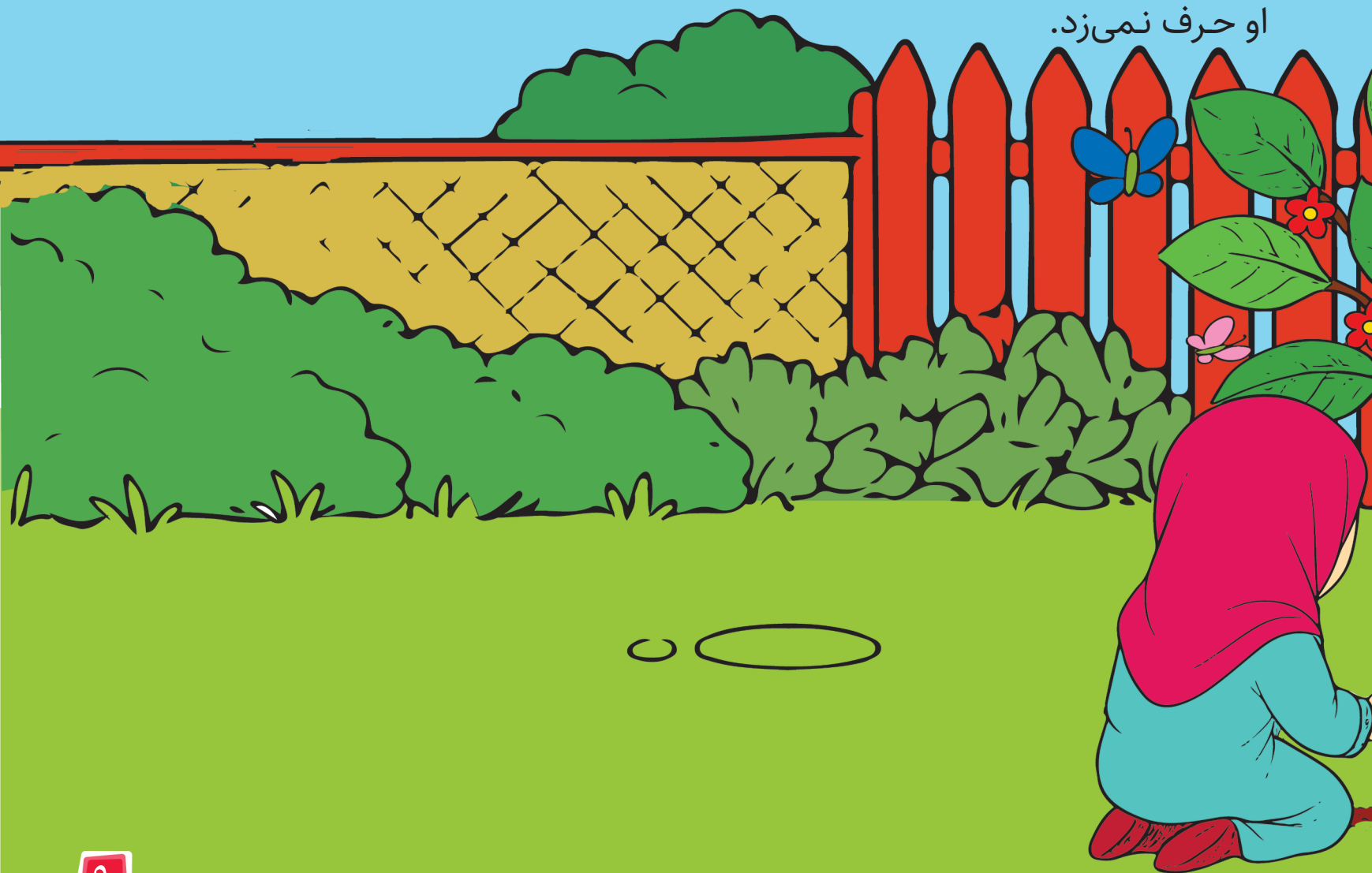
یک روز بهار، دخترِ خانه یک نهال تازه‌ی گلابی را کنار انجیرک کاشت و اسم آن را گلابک گذاشت. پیچی و بقیه‌ی انجیرهای کوچولو از دیدن همسایه‌ی جدید ذوق‌زده شدند. اما طولی نکشید که توجه همه به گلابک جلب شد: پروانه‌ها دور گل‌های سفید او می‌چرخیدند، باغبان به او بیشتر آب می‌داد و خورشید اول صبح، نوازش‌اش را از گلابک شروع می‌کرد. پیچی کمک‌ناراحت شد. به مادرش، انجیرک، گفت: «مامان! چرا همه‌ی دوست‌های قدیممون دیگه ما رو کمتر دوست دارن؟ چرا همه رفتن طرف گلابک؟ مگه ما میوه‌های خوشمزه‌ای نیستیم؟»

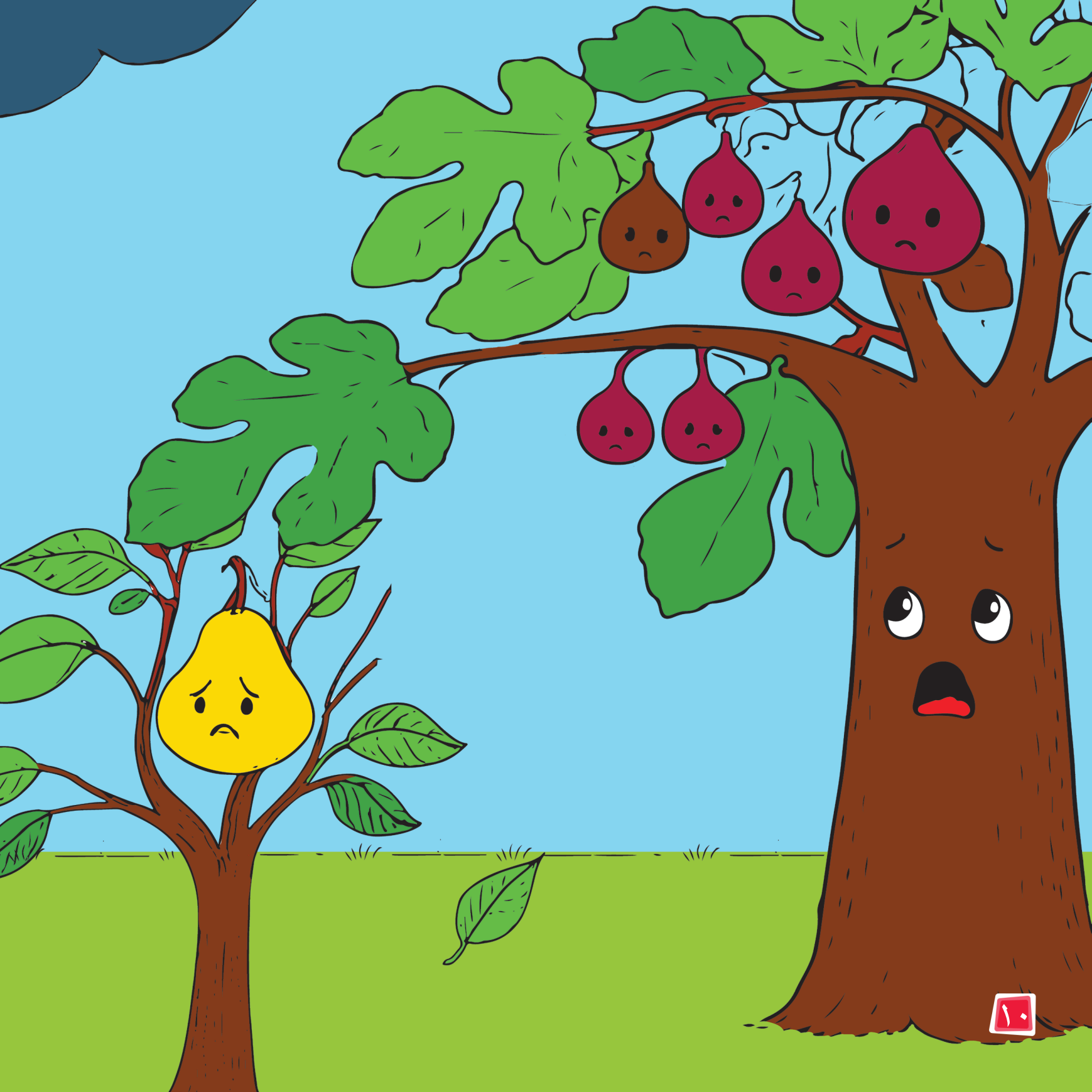


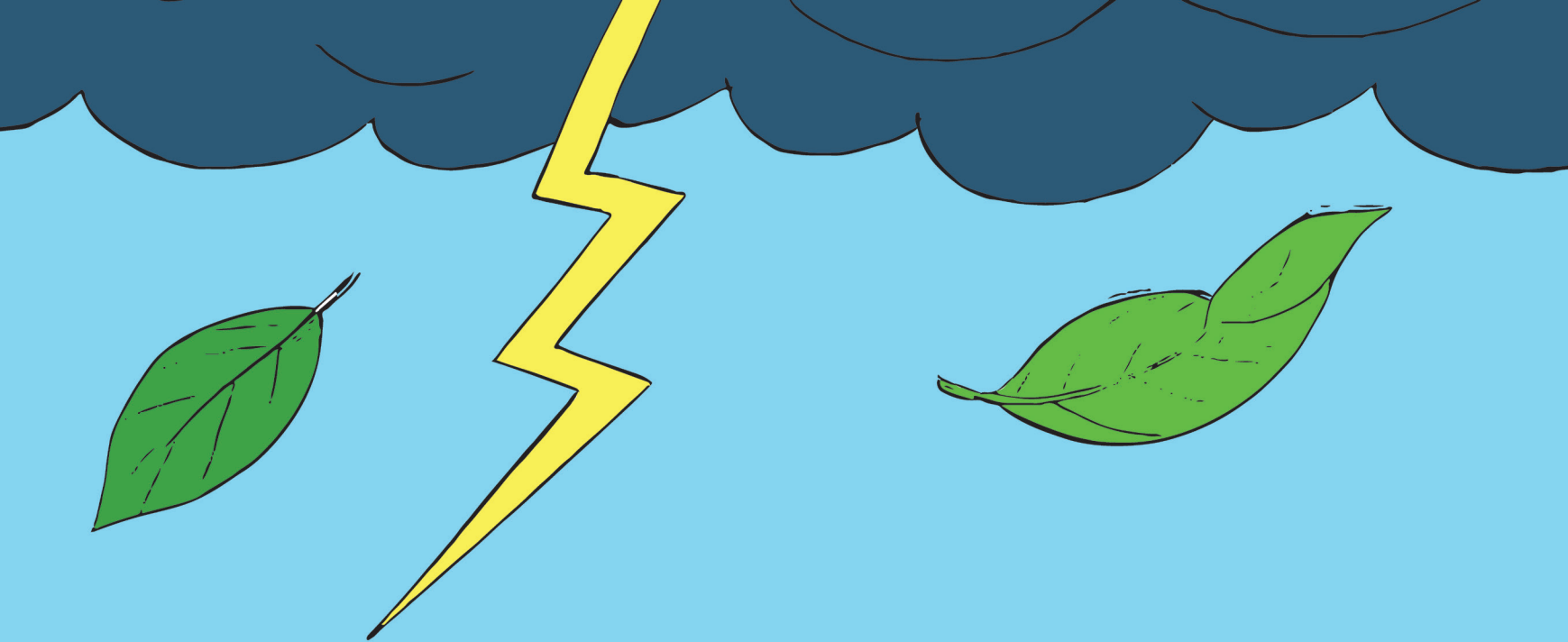


انجیرک که حالا مادری مهربان و دانا بود، برگ‌هایش را آرام تکان داد و گفت:
«عزیزم، هرکس زیبایی خودش را دارد. گلابک تازه‌وارد است و گل‌هایش برای
پروانه‌ها تازه و جذاب است. اما تو هم میوه‌ی زیبا و دوست‌داشتنی هستی! صبر
کن ببینی...»

اما پیچی هنوز در دلش ناراحت بود. او برگ‌هایش را از گلابک پس می‌کشید و با
او حرف نمی‌زد.



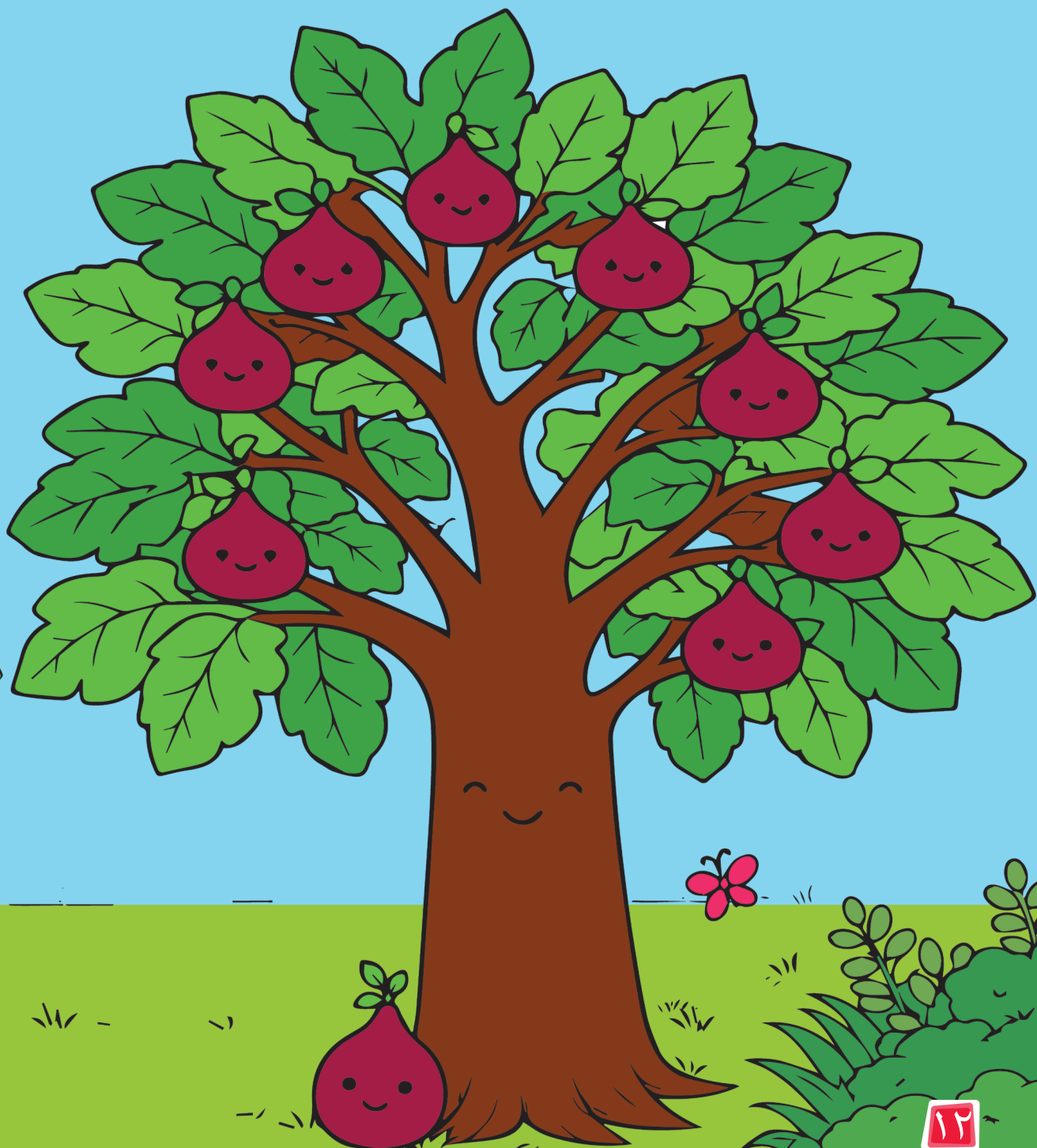




یک بعدازظهر، ناگهان بادی تند شروع به وزیدن کرد. گلابک که ساقه‌ای نازک داشت، ترسید و فریاد زد: «ای وای! من می‌ترسم! کمک!»
پیچی نفسش در سینه حبس شد. از ترس گلابک، خودش را فراموش کرد. فریاد زد: «مامان! کمکش کن!»

انجیرک با آرامش و اطمینان گفت: «نترس پیچی. من اینجام.»
سپس شاخه‌های محکم و پهنش را مانند یک سایبان امن روی گلابک گرفت. باد به برگ‌های ضخیم انجیرک خورد، اما او استوار ایستاد. پیچی با چشمان پر از تعجب شاهد همه چیز بود.



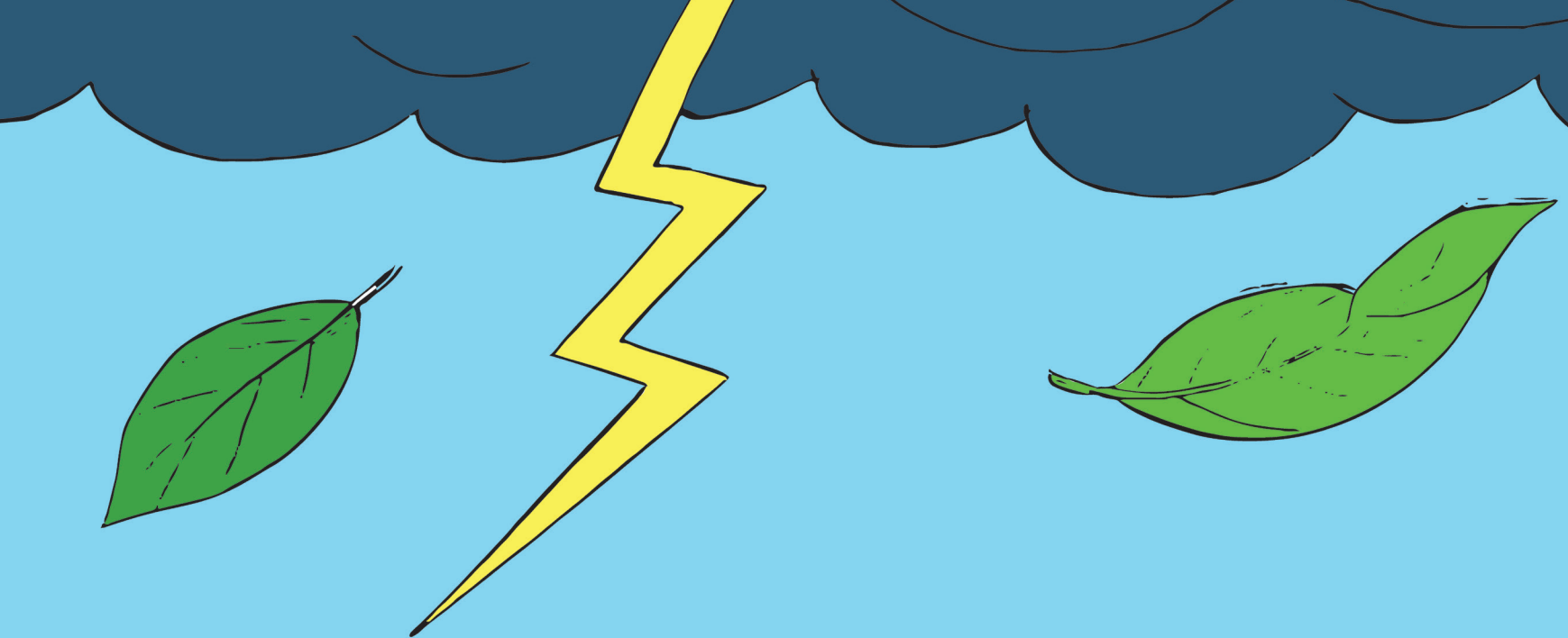




طوفان آرام گرفت. گلابک، با حالتی شکرگزار، گفت: «ممنونم انجیرک!
تو قوی و مهربانی!» سپس به پیچی نگاه کرد و گفت: «و ممنونم پیچی
که نگران من بودی!»

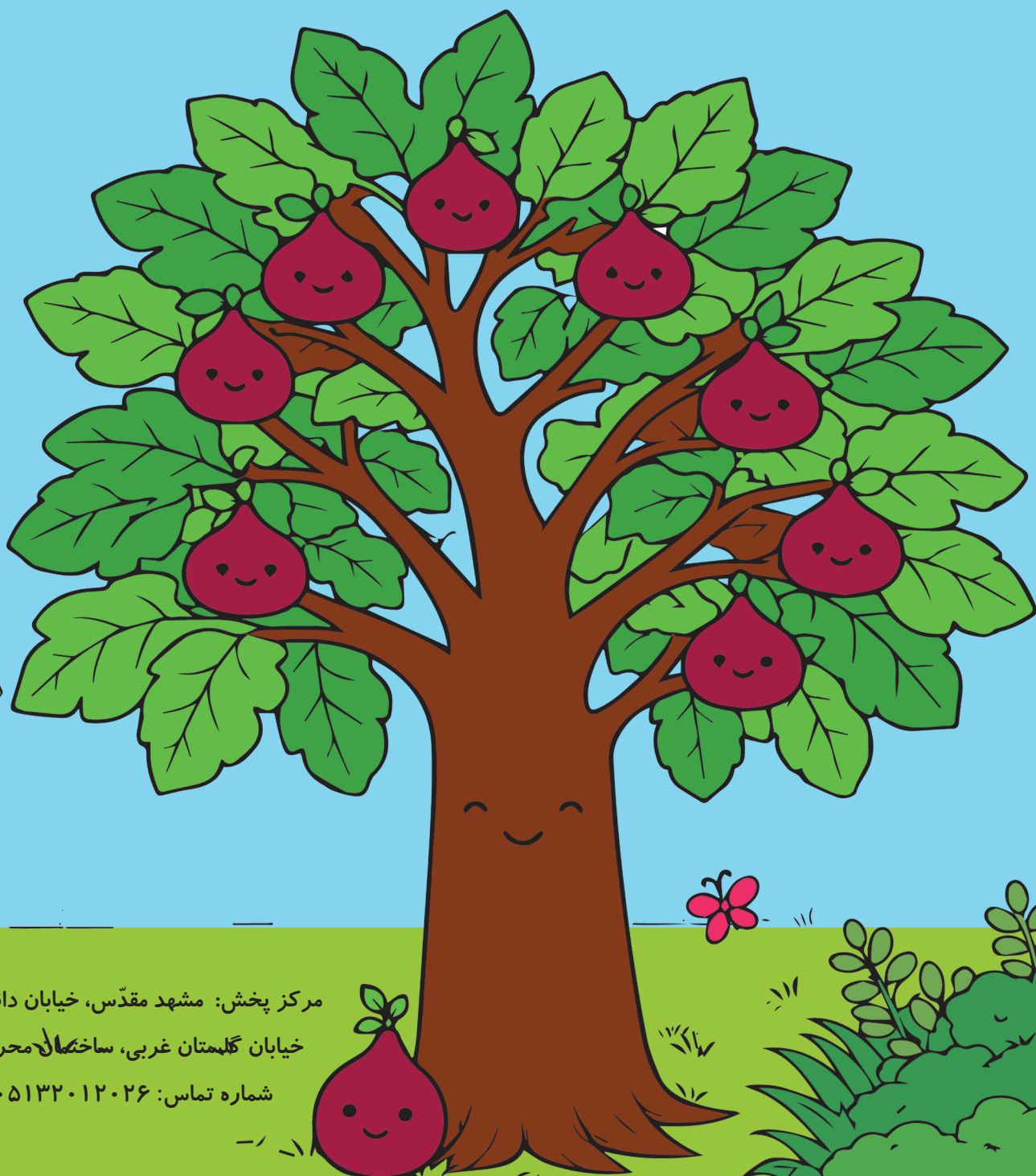
پیچی شرمنده شد. فهمیده بود که چقدر احساسش پوچ بوده. انجیرک به
نرمی گفت: «دیدی عزیزم؟ گلابک نه جای تو را گرفته، نه دوست‌هایت
را برده. او دوست جدیدی است که می‌تواند قصه‌های تازه برایت تعریف
کند. دنیا به اندازه کافی جا برای همه دارد.»

از آن روز، پیچی و گلابک بهترین دوستان شدند. پروانه‌ها حالا برای همه
داستان می‌گفتند و باغچه پر از خنده و بازی بود.



امام علی (ع):
مَنْ تَرَكَ الْحَسَدَ كَانَتْ لَهُ الْمَحَبَّةُ عِنْدَ النَّاسِ
هر که حسادت را رها کند، محبوب مردمان شود.

(بحار الأنوار ، ۱/۲۳۷/۷۷)



مرکز رسیدگی به امور مساجد
استان‌های خراسان

مرکز پخش: مشهد مقدس، خیابان دانشگاه،
خیابان گلستان غربی، ساختمان محراب.
شماره تماس: ۰۵۱۳۲۰۱۲۰۲۶